

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیژن نیابتی
۲۹ می ۲۰۱۷

ترمپ - ترکیه - ایران

تحولات جدیدی در حول و حوش ما در جریان است که دامنه آن بی تردید به ایران نیز کشیده خواهد شد. شعله های آتشی که در اطراف ما شراره می کشند با وزش یک باد ناپهنگام به دامن ما نیز شرر خواهند زد. سیزده سال پیش در مقاله ای تحت عنوان چشم انداز نو شتم که ایران آبستن تحولاتی است که شاید بسیار خونین باشند. به این تحلیل رسیده بودم که نوبت ایران اندک اندک می رسد. فکرمی کنم که خود رژیم هم به این جمع بندی رسیده بود که ۲۰۰۵ به سراغش خواهند آمد. از اینرو رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ خود می بایست صحنه یک جنگ محتوم را به خارج مرزهایش منتقل کند و کرد. عمق ستراتیژیک ایران را می بایست هرچه دورتر از مرزهایش می برد و برد. ابتداء تصاحب حاکمیت در عراق، بعد پیروزی حزب الله در مقابل ارتش اسرائیل طی جنگ سی و سه روزه در لبنان، بعد هم غزه و بحرین و سپس یمن و دست آخر هم سوریه خون چکان و هزارپاره و حکایتی که همچنان باقی است. بیرون آمدن احمدی نژاد در این مقطع از صندوق هم حاصل همین جمع بندی بود. در آن زمان احمدی نژاد مناسبترین مهره ای بود که می شد با او این ستراتیژی را به پیش برد و بردند. خاتمی مهره متناسب با بیل کلینتن بود و احمدی نژاد مهره متناسب با جرج دبلیو بوش. با همان بلاهت و با همان جهالت نسبت به سیاست بین الملل و قواعد بازی صحنه دیپلماسی و با همان توهمات نارسیستی نسبت به خود و رسالت! خود.

اوباما اما سیاست متفاوتی را در پیش می گیرد. وظیفه ای که "سیستم" بر عهده او گذاشته است بالانس دوباره قدرت در خاورمیانه بزرگ است که سلف او برهم زده بود. سبک کردن کفه قدرت بازها در اسرائیل و رادیکالیسم و هابی در عربستان در مقابل سنگینتر کردن کفه اسلام به اصطلاح مدرن در ایران شیعه و ترکیه سنی. احمدی نژاد اصلاً مهره متناسب با اوباما نیست اما مشکل ایران آن است که به دلیل شدت و حدت تضادها میان جامعه و حاکمیت از یکسو و بافت ایدئولوژیک نظام از سوی دیگر حمایت از رفرم راه به انقلاب می برد، چرا که رژیم جمهوری اسلامی رفرم پذیر نیست. این همان چیزی است که ما یعنی مجموعه نیروهای معتقد به سرنگونی قهرآمیز تام و تمام رژیم پس از سی خرداد[جوزا] بر آن بی اعوجاج پای فشرده ایم. نه فقط رژیم ایران که اساساً هیچ رژیم ایدئولوژیکی رفرم پذیر نیست. به همین دلیل است که از درون جنبش یا حسین، میرحسین که خواهان بازگشت به دوران طلایی امامشان بودند قیام عاشورای ۸۸ بیرون می آید تا نشان دهد که موسوی و موسوی ها تنها بهانه بودند، هدف قیام کل نظام بوده است. به همین دلیل هم هست که دستگاه سیاسی اوباما پشت بهار کذائی عربی می

رود ولی پشت انقلاب مخملی در ایران نمی رود. او آگاهانه پشت جنبش کذائی سبز را خالی می کند چرا که به خوبی فهم کرده بود حاصل و برآیند آنچه که در ایران هشتاد و هشت جریان یافته بود چیزی جز یک جنبش انقلابی و به عبارت بهتر "جنبش سرخ" نخواهد بود و آن کدام ابلهی است که از باراک اوباما انتظار حمایت از انقلاب داشته باشد؟

و چنین بود که با هدف سرکوب جنبش هشتاد و هشت و دور کردن تهدید قیام، احمدی نژاد برای یک دوره دیگر، هم بر رژیم، هم بر مردم ایران و هم بر آن جامعه جهانی کذائی تحمیل می شود. در حالی که مهره متناسب با بارک اوباما از همان آغاز در واقع حسن روحانی بود. رژیم با روحانی خود را به تعادل می رساند. تعادل میان اصول گرائی و اصلاح طلبی در داخل و تعادل میان ایزولاسیون کامل و بازگشت به صحنه بین المللی در خارج و از همه مهمتر خنثی کردن تهدید عاجل گزینه جنگی که دولت اسرائیل اکیداً به دنبال آن بود. بیخود نبود که روحانی و دار و دسته اش خود را به تبعیت از مرادشان رفسنجانی نه ادامه حرکت شکست خورده اصلاحات که جنبش اعتدالی می نامند. هسته مرکزی این حرکت سرکوب انقلاب و منزوی کردن رفرم در قالب سیاسی آن است. این که اصلاح طلبی با تمام قواء خود را به روحانی سنجاق کرده به خاطر نزدیکی سیاسی نیست، به این دلیل است که زورش نمی رسد آن اقلیت اصولگرائی را که در حاکمیت است کنار بزند. ستراتیژی سنجاق کردن خود به جنبشی که هدف اعلام شده اش نه اصلاح نظام مقدس که متعادل کردن آنست در اساس همان ستراتیژی بقاست.

پایه اجتماعی اعتدال طلبی اما همان پایه اجتماعی اصلاح طلبی است. اعتدال گرایان بدون حمایت بدنه جریان خواهان رفرم اساساً توان پایداری در مقابل اصولگرائی در قدرت را ندارند. این از درون دیالکتیک بقاء در مقابل قدرت برتر در حاکمیت بر می آید، خاص اصلاح طلبی و یا اعتدال طلبی و یا حتی انقلابی گری هم نیست، یعنی اگر صرفاً در عالم فرض در ایران کنونی یک حاکمیت اصلاح طلب اما اقتدارگرا (مثل حاکمیت کنونی در ترکیه) کل قدرت را در دست می داشت آنوقت گرایش جنبش اعتدالی برای حفظ تعادل به سمت ائتلاف با اصولگرایان بود و اصولگرایان نیز برای حفظ خود چاره ای جز رفتن به زیر چتر سیاسی جنبش مذکور نداشتند. این یعنی ستراتیژی بقاء. به غیر از این چیزی به نام حرکت اعتدالگرا از اساس موضوعیتی نمی داشت.

حالا دوباره روحانی با حمایت کامل نیروی اجتماعی اصلاح طلب و یک رأی ۲۲ میلیونی امت همیشه در صحنه ایران که برای فراخوانهای تحریم اپوزیسیون بیرون نظام اسلامی اش تره هم خورد نمی کند، دوره دوم ریاست جمهوری را آغاز می کند. اینبار هم رسالت دولت او حفظ تعادل در پهنه سیاست داخلی و بالانس قدرت در صحنه بین المللی به ویژه در مقابل ترمپ و تیمش می باشد. بازی در مقابل ترمپ البته کار ساده ای نیست، زیرا برای اولین بار در تاریخ معاصر پس از جنگ جهانی دوم کسی پست ریاست جمهوری تنها ابرقدرت موجود را اشغال کرده که متعلق به الیت سیاسی درون ساختار قدرت در ایالات متحده نیست، در یک کلام غیر خودی به شمار می رود. دونالد ترمپ نه عضو جناح بازهاست و نه متعلق به جناح کیوترها. او خود کلان سرمایه داری است که برای تصاحب منصب ریاست جمهوری نیازمند پول کلان سرمایه یهود نبوده است. چون از درون سیستم بیرون نیامده پس تشخیص تمایلات و تحلیل مواضعش و به تبع آن پیش بینی گامهای آتی اش برای تحلیلگران درون سیستم آسان نیست. تنظیم رابطه با او در سطح سیاسی و دیپلماتیک هم برای سران کشورهای دنیا شامل همین قاعده کلی است. بسیاری که به او امید بسته بودند امیدشان نقش بر آب شده و می شود و برخی دیگر که اصلاً روی او حساب باز کرده اند نیز غافلگیر شده و خواهند شد.

رجب طیب اردوخان یکی از آن دسته رهبرانی است که پس از سرخوردگی بسیار در مقابل اوباما به تغییر سیاست امریکا در زمان ترمپ به نفع رابطه با ترکیه بسا دخیل بسته بود. از سال ۲۰۱۳ که روابط ترکیه با دولت اوباما وارد یک پروسه سردی متقابل سیاسی گردیده بود، دولت ترکیه علاقه مند بود که آمدن ترمپ را به مثابه یک فرصت تلقی کند. مدیای حامی اردوخان خود را چنین تسلی می داد که حتماً ترمپ هر چه باشد بهتر از اوباما خواهد بود! و حالا روز سه شنبه شانزده ماه اردوخان به دیدار ترمپ می رود. او پیش از حرکت به سمت واشینگتن در یک کنفرانس مطبوعاتی صحبت از یک آغاز جدید در مناسبات دو کشور کرده و می گوید که این دیدار نه یک ویرگول در ادامه مناسبات با ایالات متحده که یک نقطه خواهد بود. این البته بیشتر مصرف داخلی دارد چرا که از ماه ها پیش از این دیدار، مقامات مختلف دولت ترکیه به آماده سازی این دیدار مشغول بودند و در مجموع به این نتیجه باید می رسیدند که تا آنجا که به مسائل حیاتی مورد علاقه ترکیه برمی گردد از این امامزاده جدید نیز آبی گرم نخواهد شد. در این سفر برای اردوخان طرح سه موضوع کلیدی از اولویت برخوردار بود، حمایت امریکا از کردهای سوریه، عدم همکاری آن کشور با ترکیه در رابطه با استرداد فتح الله گولن و خلاصه تقاضای آزادی رضا ضراب و درکنار او البته محمد هاکان آتیلای یکی از مدیران بانک خلق ترکیه در امریکا. مسأله اخیر رابطه مستقیم با شخص اردوخان و داستان رشوه گیری از دولت احمدی نژاد در جریان سوراخ کردن تحریمهای وقت شورای امنیت سازمان ملل متحد دارد.

و اما مهمترین و حیاتی ترین موضوع روی میز دولت ترکیه اول از همه مسأله تهدید پ ک ک و تشکیلات پ ی د در سوریه می باشد. طیب اردوخان که خود در آغاز یکی از بازیگران اصلی طرح خاورمیانه بزرگ بوده است به خوبی می داند که "سیستم" هژمون در جهان کنونی به دنبال تغییر مرزها و شکل دادن به یک ترکیب قومیتی جدید در خاورمیانه بزرگ بوده و در این شکل بندی جدید مسأله تشکیل دولت کردی در صدر این طرح قرار دارد. نیروهای میدانی طرح دولت کردی هم البته درابتداء اساساً نیروهای حزب دمکرات و عشیره بارزانی بوده اند، نیروهایی که از آغاز هم تحت حمایت فعال ترکیه بوده و پس از تشکیل دولت اقلیم کردستان نیز روابط گرم دو طرف تا همین امروز ادامه داشته است.

اما آمدن کیوترها بر سرکار در امریکا آرایش صحنه را هم در عراق و هم به ویژه در سوریه برهم می زند. اوباما با خودداری از حمله به سوریه بر رویاهای اردوخان در رابطه با طرح خاورمیانه بزرگ نقطه پایان می گذارد. در کردستان سوریه با قدرت گیری داعش نیروی جدیدی پا به صحنه می گذارد که معادله قدرت را در کل بخشهای کردستان بزرگ تغییر می دهد. مقاومت حماسی کادرهای پ ی د و نیروهای مردمی سازمان یافته توسط آنان در چارچوب تشکیلات پ ی گ و پ ژ یعنی قطعات مدافع خلق و قطعات مدافع زنان درکوبانی ورود یک آکتور جدید به صحنه را به ثبت می رساند. از سوی دیگر در عراق نیز نیروهای پ ک ک به کمک ایزدیهای شنگال رفته و منطقه را از دست داعش آزاد می کنند. بدین ترتیب با حمایت گسترده ایزدیهها از آنها منطقه شنگال نیز که از یک ارزش استراتژیک برخوردار است تبدیل به یک پایگاه ارزشمند برای پ ک ک می گردد.

تهدید ایجاد یک کریدور کردی که وصل بخشهای مجزای کردستان سوریه به یکدیگر و از طریق شنگال به کردستان عراق را میسر می کند، زنگ خطر را برای دولت ترکیه به صدا در می آورد. علائم تشکیل یک دولت کردی اینبار اما تحت رهبری نیروهای پ ک ک و پ ی د در طول ۹۲۰ کیلومتر مرز مشترک با سوریه به اضافه بخشهایی از مرز مشترک با عراق و تأثیرات بلافاصله آن بر کردستان ترکیه به ناگهان تبدیل به کابوس شبانه روزی اردوخان و ناسیونالیسم وحشی ترک می گردد. طیب اردوخان پس از آزادسازی کوبانی علی رغم همکاری

آشکارش با داعش در محاصره شهر و جلوگیری از انجام هرگونه کمک رسانی حتی از سوی پیشمرگان حکومت اقلیم کردستان و حزب دمکراتیک خلقها و جامعه مدنی ترکیه به نیروهای محاصره شده درکوبانی، به ناگاه میز مذاکره با کردها را در ترکیه به هم می ریزد ، پروژه موسوم به حل مسأله کرد را منجمد می کند و سرکوب وحشیانه نیروهای شبه نظامی پ ک ک، مردم و نیروهای سیاسی کردستان به شمول حزب دمکراتیک خلقها با نزدیک به شصت نماینده در پارلمان این کشور را کلید می زند ، سرکوبی که هنوز با شدت و حدت ادامه دارد.

اما این مهمترین مسأله روی میز ترکیه در واشینگتن به دیواری سختتر از دیوار اوباما برمی خورد. دونالد ترمپ اینبار حمایت غیررسمی سالیان اخیر ایالات متحده از پ ی د را رسمی کرده و با گذراندن لایحه تسلیح این گروه از کنگره و سنا و امضای آن توسط خودش که بدان جنبه قانونی و بازگشت ناپذیر می دهد آنهاست درست در آستانه ورود طیب اردوخان به امریکا پاسخ او را پیشاپیش می دهد. این مسأله آنقدر مهم است که حزب جمهوری خلق به مثابه اپوزیسیون اصلی در پارلمان ترکیه از اردوخان می خواهد که سفر به امریکا را ملغی کند ، اما او همچنان با خواست نقطه گذاری در مناسبات سفرش را پی می گیرد. حاصل این سفر البته تا آنجا که به انعکاسات بیرونی آن مربوط می شود نقطه گذاری به کنار با ویرگول گذاری هم قرابت چندانی نشان نمی دهد. مدیای طرفدار حاکمیت به جز انعکاس خوش آمد گویی گرم دونالد ترمپ که تا دم در! به استقبال آمده بود و تعریف و تمجید از ترکیه به ویژه در زمان جنگ کوریا! و مناسبات گرمش با امریکا چیز دندانگیری برای ارائه به افکار عمومی ترکیه نداشت. اردوخان در کنفرانس مطبوعاتی مشترک که البته بدون سؤال و جواب برگزار شد فقط گفته بود که اگر پ ی د تسلیحاتی را که از امریکا دریافت می کند بخواهد در آینده علیه ترکیه به کار ببرد آنکشور از حق خود برای پاسخ مناسب استفاده خواهد کرد و ترمپ هم ضمن تروریست خواندن پ ک ک گفته بود که پ ی د از این سلاح ها علیه ترکیه استفاده نخواهد کرد. والسلام!

اما این تمام داستان نیست. به باور من این دیدار و مذاکرات یک بخش غیر علنی هم دارد که طبیعتاً انعکاس بیرونی نمی تواند داشته باشد و از آنجا به بعدش دیگر کار تحلیل است. می خواهم بگویم که مقولاتی همچون خواست مبرم تروریست قلمداد کردن پ ی د ، ضرورت خاتمه دادن به فعالیتهای فتح الله گولن در امریکا و اخراج و یا استردادش به ترکیه ، همینطور مسأله آزادی رضا ضراب و هاکان آتیلا خواستهای مطرح شده یک طرف مذاکرات است، طرف دیگری ترمپ هم حتماً خواستهائی داشته است که بخشی از آن اعلام بیرونی داشته ولی بخش اعظم آن هنوز سر به مهر مانده است. امریکا و ترکیه اما یک مخرج مشترک دارند و آن ایران است. من فکرمی کنم که ترمپ یک گزینه را در مقابل اردوخان باید طرح کرده باشد. گزینه ای که مسأله تسلیحات سنگین گذاشته شده در اختیار پ ی د را هم در آینده و پس از حل و فصل معضل داعش حل خواهد کرد. اشتراک در تعیین تکلیف رژیم ایران. ترکیه اگر وارد این بازی شود آنوقت تسلیحات مذکور به جای آن که در اختیار پ ک ک قرار گیرند می تواند در اختیار پژاک و علیه جمهوری اسلامی گذاشته شود.

معضل ناتمام جمهوری اسلامی ایران

رژیم جمهوری اسلامی چونان زخمی گشاده همچنان بر پیکره "سیستم" و "نظم نوین" جلوه می کند. قیام بهمن با هر تحلیل و تفسیری یک نظام موزون و در خدمت "سیستم" را برداشت و به جای آن یک نابهنگامی تاریخی را بر کرده جامعه ایرانی و نظم نوین جهانی سوار کرد. این معضل اگر در دوران امپریالیسم و جنگ سرد قابل توجیه بود ، در عصر گلوبالیسم و ضرورت گردش آزاد کلان سرمایه داری وحشی و بدون مرز هیچ توجیه موجهی

نمی توانست داشته باشد. پس از شعبده بازی یازده سپتمبر تحلیل من در رابطه با ایران بر دو پایه اساسی استوار بود و هست. اول آن که تضاد میان این رژیم و امریکا ماهیت آنتاگونیستی داشته و لاینحل خواهد ماند. دودیدگر آن که جابه جایی قدرت سیاسی در ایران خصلت مسالمت آمیز نخواهد داشت.

بازتاب این تحلیل در مواضع سیاسی راه بدانجا می برد که نه آن سیاست به اصطلاح مماشات با رژیم در سطح بین المللی را باید جدی گرفت و نه برای شارلاتانیزم اصلاح طلبی و توهم رفرم به لحاظ داخلی باید ارزشی قائل بود. حالا این دو پایه را وقتی در دستگاه ضرورت عاجل سرنگونی تام و تمام رژیم قرار دهیم به دو راهکار عملی می رسیم. اول آن که جدای ضرورت سرنگونی که یک مقوله آرمانی است، امکان تحقق آن نیز به لحاظ مجموعه شرایط داخلی و بین المللی موجود است. به این اعتبار پافشاری بر ایده سرنگونی یک راهکار ایده ایستی و ذهنی نیست. دوم این که علی رغم آن که نمی بایست در مقابل خواست قوی رفرم در بدنه جامعه ایستاد اما شارلاتانیزم عملی بودن رفرم در باغ وحش جمهوری اسلامی را هم باید زیر ضرب برد.

و اما در رابطه با بحث شیرین! "رژیم چنج" در ایران اسلامی! آنهایی که با مواضع من در سالهای پس از یازده سپتمبر آشنائی دارند می دانند که من همواره بر طرح تغییر رژیم در ایران به مثابه یکی از پایه های طرح خاورمیانه بزرگ در هیچ مقطعی تردید نکرده ام، حتی در زمان بارک حسین هم که ظاهراً بهترین روابط را با رژیم اسلامی از زمان روی کار آمدنش در بهمن [دلو] پنجاه و هفت تا کنون داشته است در این رابطه گفتم و نوشتم که فریب اوباما را نباید خورد. او هم به دنبال براندازی جمهوری اسلامی البته از نوع نرم آن می باشد. یعنی تصور او این بود که با حمایت از مدعیان رفرم در ایران و بازکردن راهشان در صحنه بین المللی تعادل قدرت را در ایران به ضرردستگاه ولایت فقیه برهم زده و مسیر فروپاشی کل سیستم را هموار می کند. برای جلوگیری از تکرار جنبش هشتاد و هشت و سوء استفاده! رادیکالیسم سرنگونی طلب در روند فروپاشی نیز باید امکان مداخله آنان را از دستشان گرفت. در رأس طرح بستن راه مداخله جنبش سرنگونی در روند فروپاشی، بستن دست و پای اصلیتترین سازمان سرنگونی طلب و دور کردن هرچه بیشترشان از صحنه تحولات داخلی قرار داشت.

این طرح البته با پایداری همزمان دو نیروی مسلط بر قدرت و به دنبال کسب قدرت یعنی نیروی ولایت فقیه در قدرت و مجاهدین خلق در بیرون ساختار قدرت به نتیجه نمی رسد و یکبار دیگر ثابت می شود که با وجود این دو نیرو نه امکان رفرم در ایران وجود دارد و نه از درون فروپاشی نظام، راست میانه یا همان لیبرال دمکراسی کذائی بیرون می آید که طرح خاورمیانه بزرگ به دنبال محقق کردن آن در کشورهای منطقه بوده است. خامنه ای با سرکوب رادیکالیسم ساختارشکن و ایزوله کردن نیروی اصلاح طلبی، راه اعتدال گرایی را باز می کند و رژیم را دوباره به تعادل می رساند. در سوی دیگر نیز رهبری مجاهدین با اتکاء به لابیگری قابل تحسینی در میان الیت سیاسی ایالات متحده در زیر پنجه های خون چکان دولت ولایت فقیه در عراق فرجه بقاء می خرد و از قفس می پرد. ستراتیژی موازی یا سیاست سنجاق شدن به نئوکانهها برای مجاهدین هم همان ستراتیژی بقاست.

سناریوهای ممکن در تحولات ایران و منطقه

خوب حالا ترمپ برسرکار آمده و دوباره همه آنهایی که در رابطه با تهدید جنگ آیت ان شاء الله گریه هست می خواندند دوباره به صرافت افتاده اند که مبدا این تهدید واقعیت پیدا کند. به ویژه پس از سفر اخیر ترمپ به عربستان و رقص شمشیر با شیوخ عرب دیگر بسیاری ناباوران یواش یواش به این نتیجه می رسند که نه انگار این تو بمیری از آن تو بمیریهای دوران بوش پسر و یا سالهای ۲۰۱۳ - ۲۰۱۲ که دولت حرامزاده با تمام توش و توان به دنبال

کشیدن امریکا به جنگ علیه ایران بود، نیست. البته جنگ در ایران شباهتی به هیچ کجا نخواهد داشت. نه عراق و افغانستان قابل تکراراند و نه سوریه و لیبیا و نه مصر و تونس و یمن. من این سناریو را که ارتش امریکا در یک جنگ منظم به سبک عراق به سراغ رژیم برود، واقعی نمی دانم. جنگی اگر در راه باشد یک جنگ نامنظم خواهد بود که تلفیقی از جنگ آزادیبخش و قیامهای شهری می تواند باشد. نقش امریکا نه در زمین که تأمین پوشش هوایی در آسمان خواهد بود. عناصر میدانی جنگ نا منظم مذکور بسته به سناریوی که انتخاب شود متفاوت است ، این نیروها شامل ارتش آزادیبخش دوباره سازماندهی شده مجاهدین ، نیروهای به خوبی مسلح شده پژاک ، احزاب عشیرتی کردی و نیروهای منزوی و کم شمار تجزیه طلب متشکل در ملغمه ای به نام کنگره ملیتهای ایران و آن بخش از مردمی که برای نجات از دست جمهوری اسلامی به استقبال شیطان نیز می روند.

سیاهترین سناریوی ممکن فعال کردن گرایشات ناسیونالیستی و رفتن پشت دامن زدن به درگیریهای قومی می باشد. نیروهای این سناریو اگرچه فاقد توان مادی و تشکیلات پرشمار و کارآمد هستند اما پتانسیل بالقوه بسیار خطرناکی را نمایندگی می کنند که در صورت بالفعل شدن، فاتحه آنچه که امروز نامش ایران است خوانده خواهد شد. اشاره من به این سناریوی فرضی نه به دلیل اهمیت جایگاه و توان مادی این مجموعه چرکین و یا بلافصل بودن تهدید آن است بلکه ضرورت هشیاری هرچه بیشتر درمقابل نیروهای سیاسی حامی آن و تلاش در راستای ایزوله کردن آنهاست. این سناریوی مطلوب دولت مرتجع سعودی و راسیستههای نشسته در حاکمیت اسرائیل است. دویاره کردن فلسطین ، سه پاره کردن عراق ، چهارپاره کردن سوریه و پنج پاره کردن ایران طرح جدیدی نیست، پیش از طرح خاورمیانه بزرگ طرح صهیونیستی دهه هشتاد میلادی یعنی سالها پیش از یازده سپتمبر است. پلاس شدن شبکه گسترده موساد در آذربایجان و اقلیم کردستان عراق تنها از سر دلسوزی برای خلقهای کرد و آذری حتماً نبوده است! سالها سرمایه گذاری بی حاصل اما همچنان ادامه دار دولت مرتجع سعودی بر روی مجموعه ای به نام کنگره ملیتهای ایران هم حکایت از همین طرح و برنامه رذیلانه دارد.

سناریوی ارتش آزادیبخش

پیش از ورود به بحث می خواهم دو حیظه را طبق معمول از هم جدا کنم. اینکار یعنی جدا کردن حیظه ها را من همیشه رعایت کرده و می کنم. این باعث می شود که درتحلیل دچار تخیل نشد و آنالیز واقعی را فدای ارزش گذاریهای ایدئولوژیک نکرد. در این تحلیل هم تلاش می کنم بدون آن که وارد بحثهای ارزشی شوم به ارزیابی آنچه که ممکن است رخ دهد و من می بینم پردازم. این البته بدان معنا نیست که نباید مواضعی شفاف داشت و از تیزی درموضعگیری خودداری کرد. نه ! اما برای من همواره فرق است میان برخورد با دوست و برخورد با دشمن. یکی را می توان و باید نقد کرد اما آن تنها دشمن است که باید آماج حمله قرار داده شود و لاغیر، وگرنه عجیب نخواهد بود که در تهاجم بی دنده و ترمز به دوست خود را به یک باره درصاف دشمن بیابی ، رو به دوست و پشت به دشمن! آنگاه که دیگر کار از کار گذشته باشد. اما در تحلیل هر دو چه دوست و چه دشمن باید منصف بود. ارزش انسانی هرکس درمبارزه به باورمن اصلاً درهمین ویژگی نهفته است ، منصف بودن. مواضع تند و تیزی که منصفانه نباشند حتی اگر از چپترین و انقلابیترین جایگاه نیز ابراز گردند ارزش یک پاسی را هم ندارند. درنگاه من تفاوت میان یک مدعی انقلابیگری بی انصاف با یک مرتجع بی انصاف اصلاً ماهوی نیست ، شکلی است. انصاف چسب عدالت است اگر که خود عدالت نباشد. آزادی بدون عدالت هم که در باورمن فریبی بیش نیست.

حالا در تحلیل سمت و سوی حرکت مجاهدین و لابی "رژیم چنج" تا آنجا که به مواضع تیز و شفاف برمی گردد من تبهکارانی چون جان بولتن ، جولیانی ، رزلهتینن ، لیبرمن ، جان مک کین و صف پرشمار صهیونیستهای لابی "رژیم چنج" مجاهدین را خلاف تفسیر اعلام شده آنها انسانهای شریفی که به دنبال مقصد بزرگ آزادی مردم ایران روان هستند، نمی دانم. اما این را هم بروشنی می بینم و می دانم که بدون لابیگری بی همتای آنان پرواز تشکیلات مجاهدین به ویژه رهبری آن از میان دایره آتش عراق و رهائیشان از چنگال خون آلود ولایت مطلقه نیز از اساس امکان پذیر نمی بود. پس در عین حال که فریب افسانه شرافت اینها را نباید خورد اما بیان سپاسگذاری مجاهدین را در این قالب شاید بتوان فهم کرد. بیرون آمدن از لیست تروریستی هم همینگونه بود. استقرار تشکیلاتی در البانی هم همینطور! بدون این لابی اصلاً ستراتیژی بقاء عاقبت خوبی نمی داشت. باز هم تا آنجا که به مواضع تیز و شفاف و اعلام شده برمی گردد من ستراتیژی جنگ آزادیبخش نوین را پس از عملیات فروغ جاویدان نه درست و نه عملی می دانستم اما این را بروشنی می بینم و می دانم که جدای نظر و تبلیغات خود مجاهدین ، تصاحب قدرت سیاسی در ایران آنهم بدون داشتن یک پایگاه گسترده اجتماعی و یک حضور مادی پرشمار در ایران آخوند زده به غیر از این شق برای آنان هیچ راه حل دیگری در شرایط کنونی متصور نیست. این را هم باید فهم کرد.

آری باز هم تا آنجا که به مواضع صریح و بی شکاف برمی گردد من تشکیلات هر می و مناسبات شبه فرقه ای حاصل انقلاب ایدئولوژیک حاکم بر آن را از اساس رد می کنم اما این را بیش از همه می فهمم که در زیر آن سرکوب بی مثال ، به دور از خاک خودی و در سرزمین بیگانه، بی هیچ چشم اندازی نزدیک و در دسترس و به دور از خانه و خانواده و ... باری بدون آن انقلاب ایدئولوژیک و بدون آن شکل ویژه تنظیم رابطه با رهبری خاص الخاص سی سال به کنار، سه ماه هم نمی شد که این تشکیلات را پس از فروغ جاویدان بر سر پا نگه داشت چه رسد که سی و اندی سال بی شکاف به دنبال سرنگونی تام و تمام دشمن مشترک ایران و ایرانی هم روان بود. به این می گویند دیدن پدیده در ابعاد گوناگون آن ، یعنی فهم شرایطی که یک نیروی سیاسی جدی در چارچوب آن عمل می کند و یا مجبور است که اینگونه عمل کند. یعنی امکان نزدیکی سیاسی علی رغم افتراق جدی در تئوری و جهانبینی ، در یک کلام یعنی منصف بودن و منصف ماندن در رابطه با همه آن نیروهائی که در بیرون تو قرار دارند.

حالا با این مقدمه لازم می پردازم به تحلیل سناریوی ارتش آزادیبخش. در سوریه برای اولین بار پس از یازده سپتمبر ارتش ایالات متحده وارد یک همکاری مشترک عملی با یک نیروی ترقیخواه می شود که از درون یک جنبش بزرگتری می آید که در آغاز یک ایدئولوژی ستالینیستی بر آن حاکم بوده است. گروه بزرگی از کادرهای بالای پ ک ک از کردهای سوریه تشکیل شده اند که اکنون در رابطه با پ ک ک قرار دارند. فزاینده همکاری عملی ، مسلح کردن این نیرو به سلاح سنگین که در ضمن از یک پشتوانه قانونی هم برخوردار باشد یک پدیده نوین در تاریخ معاصر است. تأکید می کنم تسلیح یک نیروی ترقیخواه که در آغاز پیدایش گرایشات غلیظ انقلابی ، ضد امپریالیستی و ضد امریکائی هم داشته است به سلاح سنگین و نه سلاح های معمولی.

در سه دهه اخیر البته تحولات بسیاری در ایدئولوژی و ساختار تشکیلاتی این جریان به وجود آمده و وزنه ناسیونالیسم کردی حداقل تا آنجا که به برخورد با مردم منطقه برمی گردد سنگینتر شده است. اما در دسته بندی مجموعه نیروهای مسلح کرد این جنبش نماینده مترقی ترین نیروی سیاسی در تمام بخشهای کردستان بزرگ به شمار می آید که از یک رابطه مثال زدنی با توده مردم به ویژه زنان و جوانان برخوردار است. از همه مهمتر تنظیم رابطه این جنبش با دیگر نیروها چه در سوریه و در غالب نیروهای دمکراتیک سوریه متشکل از کردها و عربها و اقلیتهای

دیگر و چه مهمترین و چشمگیرترین آن در ترکیه و در قالب "حزب دموکراتیک خلقها" HDP یک تنظیم رابطه قابل تحسین به شمار می رود. بدیهی است که این ارزیابی البته در کادر معیارهای حاکم در منطقه خاورمیانه است که معنا می یابد.

تشکیل "کودار" توسط پژاک هم ناشی از همین سیاست کلی است که بانی و معمار آن "عبدالله اوج آلان" رهبر ایدئولوژیک جنبش مورد اشاره در تمام بخشهای کردستان می باشد. بدیهی است که اشاره به پژاک به دلیل اهمیت کمی و کیفی این نیرو در شرایط کنونی نسبت به نیروهای سنتی مثل حزب دمکرات کردستان و یا بخشهای مختلف کومله نیست، اهمیت پژاک و یا کودار تنها در کادر جنبش بزرگتری قابل فهم است که آینده منطقه کردی را در تمامیتش و به تبع آن معادله قدرت در خاورمیانه را تحت تأثیر قرار خواهد داد وگرنه بدون این جنبش خود پژاک به خودی خود از هیچ وزنی برخوردار نیست. پایان عملیات رقه و تعیین تکلیف با داعش در سوریه آغاز یک مرحله جدید در این رابطه خواهد بود. مرحله ای که در مرکز آن شاید تعیین تکلیف رژیم حاکم بر ایران قرار داشته باشد. در آن نقطه دیگر مناسبات پ ی د و به تبع آن پژاک و پ ک ک با آکنورهای سیاسی موجود از جمله رژیم حاکم بر ایران و نیروهای مقابل آن، آنی نخواهد بود که هست.

خوب اینجا ما با یک ترکیب جالب و در عین حال پیچیده در صحنه روبه رو هستیم. پ ک ک در تقابل با رژیم ترکیه از سالها پیش به ویژه پس از رفتن عراق به جیب جمهوری اسلامی همواره یک رابطه پنهان و غیررسمی با این رژیم داشته است که مدار آن در بالاترین نقطه با یکی از مهمترین چهره های پ ک ک یعنی "مراد کارا یلان" بسته می شده است. عین همین رابطه را پ ی د در سوریه و از طریق تعامل با ارتش و حکومت بشار اسد داشته است. در روزهای پایانی عملیات ارتش ترکیه در سوریه موسوم به سپرفرات که ترکها قصد رفتن به ممیج و بیرون راندن نیروهای دموکراتیک سوریه به رهبری پ ی د را داشتند، پ ی د علاوه بر آوردن امریکائیا و حتی روسها به ممیج به ارتش سوریه نیز اجازه می دهد که با ورود به منطقه کردی تحت حاکمیتشان در یک نوار باریک میان نیروهای ارتش ترکیه و نیروهای پ ی د در ممیج مستقر گردند. بدینترتیب ارتش ترکیه دمشق را روی کول گذاشته و پایان عملیات سپرفرات را اعلام می کند. پس ایالات متحده نیروئی را به سلاح های سنگین مسلح می کند که در یک ارتباط مستمر و تعامل با بزرگترین تهدید امنیتی در خاورمیانه و حتی جهان! از دید ترمپ می باشد. یا امریکا عقلش را از دست داده است و یا پیش از ورود به مرحله قانونی کردن تسلیح پ ی د به سلاح سنگین قرار و مدارهای دیگری در پشت پرده گذاشته شده است. قرار و مدارهایی که مبنای ائتلافهای سیاسی و نظامی نوینی در ماه ها و سالهای پیش رو علیه جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. در این چارچوب البته نقش ترکیه برجسته خواهد شد.

من در تمامی این سالهای سیاهی که بر ایران حاکم بود هیچ گاه فلش کار عملی و تئوریکم را از سمت ایران و مسائل مربوط به آن منحرف نکردم الا یکی دو سال گذشته که جدای کار بر روی کتابم بیشتر بر روی ترکیه تمرکز کرده بودم. آخرین مطالبی هم که نوشتم تماماً در این رابطه بود. جدای از اهمیت ترکیه برای ایران به مثابه یک رقیب پانصد ساله مذهبی و سیاسی که اروپا و به ویژه دولت فحیمه تلاش بسیار اما ناموفقی را در به جان هم انداختن آنان کرده بود، برای خود من هم با تحلیلی که بدان رسیده بودم ترکیه حائز اهمیت فراوانی بود. استقرار موفق مجاهدین در البانی در هیأت تشکیلاتی و پافشاری آنان بر حفظ و ادامه تئوری جنگ آزادیبخش علی رغم از دست دادن خاک و سلاح به مثابه دو ستون اصلی ستراتیژی جنگ آزادیبخش نوین نشان می داد که آنها پس از حل و فصل مسأله بقاء

بی تردید به دنبال به دست آوردن این دو ستون اساسی خواهند رفت ، ضمن آن که ستون مهم دیگر این ستراتیژی یعنی ساختار ارتش آزادیبخش را نیز همچنان حفظ خواهند کرد. در تحلیل من تنها امکان در این رابطه ترکیه بود.

دو سه ماه پیش خبری روی آنتن ها رفت مبنی بر آن که دو نفر از اعضای فعال لابی مجاهدین در امریکا یعنی رودلف جولینانی شهردار سابق نیویورک در زمان شعبده بازی یازده سپتمبر و مایکل موکیزی وزیر سابق دادگستری در زمان جرج دبلیو بوش وارد هیأت وکلای رضا ضراب میلیونر ایرانی همکار بابک زنجانی شده اند. رضا ضراب که در آن واحد تابعیت دو کشور آذربایجان و ترکیه را نیز داراست در عین حال همسر ابرو گوندش ستاره آواز ترکیه و رفیق کسب و کار طیب اردوخان هم هست. از بابک زنجانی هم بعضاً در مطبوعات ترکیه به عنوان رئیس او نام می بردند. کار ایندو در زمان دولت احمدی نژاد که در یک محاصره جدی اقتصادی و تحریم گسترده بین المللی بود ، سوراخ کردن تحریمها و خرید مواد مورد نیاز رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آنها پرکردن انبار طلای رژیم در مقابل فروش نفت و گاز تحریمی ایران بود. یعنی رضا ضراب با استفاده از پول بی زبان حاصل از فروش غیرقانونی نفت و گاز در ابعاد میلیاردی طلا می خرید و به ایران می فرستاد.

اینکار البته با نظارت شخص اردوخان و تأمین مالی و اعتباری بانک خلق ترکیه انجام می شد. در این معاملات میلیاردها دالر از جیب ملت ایران خرج شد که بخش بزرگی از آن بدون وارد شدن به چرخه مالی قانونی در ترکیه مستقیماً به حساب اردوخان و پسرش بلال و دامادش "برات آل بایراک" واریز می شد. سه وزیر نزدیک به طیب اردوخان هم در این معاملات شرکت دارند که پس از افشای این معاملات توسط جریان فتح الله گولن و کشیده شدنش به مطبوعات ترکیه مجبور به استعفاء می گردند. بخش دیگر این پول بی زبان هم به میلیاردر شدن یکشنبه بابک زنجانی و میلیونر شدن رضا ضراب می انجامد. برای احمدی نژاد هم دلیل محکمی برای اثبات کاغذ پاره بودن قطعنامه های شورای امنیت ملل متحد و ارتباطش با امام زمان ! به دست می دهد. القصه یکی از دلایل سردی روابط امریکا و ترکیه پس از مسأله کلیدی سوریه یکی هم همین موضوع بود.

پس از پایان دولت مرتبط با امام زمان و روی کار آمدن دولت اعتدال ، بابک زنجانی دستگیر و برای بازگرداندن آن پولهای بی زبانی که از کشور خارج کرده بود تحت فشار قرار می گیرد ، بعد هم حکم اعدامش صادر می شود. رضا ضراب هم که به امریکا رفته است به حکم دادگاه دستگیر و به زندان می رود. بعد هم پولیس امریکا محمد هاکان آتیلا معاون اجرائی مدیربانک خلق را هم که در همین رابطه به امریکا می رود دستگیر و پیش رضا ضراب می فرستند. معلوم می شود که دستگاه قضائی اوپاما قصد ندارد یقه رئیس جمهور اقتدارگرای ترکیه را که بعضاً ساز خارج از "سیستم" هم می زند رها کند. اینجاست که لابی مجاهدین برای رها کردن این یقه وارد کار می شوند. جولینانی اعلام می کند که این یک موضوع سیاسی است و قابل معامله و این که مقام های امریکا و ترکیه هر دو به دنبال راه حل دیپلماتیک برای پرونده آقای ضراب هستند تا هم به اهمیت ژئوپلتیک اتحاد ترکیه و امریکا ضربه نخورد و هم منافع امریکا حفظ شود. تردید ندارم که یکی از این راه های حل دیپلماتیک جدای از نتیجه آن بحث بر سر امکان استقرار مجاهدین و استفاده ارتش آزادیبخش دوباره سازماندهی شده از خاک ترکیه می باشد. این گزینه تنها زمانی جواب دارد که دولت ترمپ تسلیم راه حل نئوکانها در مقوله رژیم چنج شده و تمام قد درست مثل مورد پی د پشت وارد کردن مجاهدین به پروسه تغییر در ساختار سیاسی ایران برود. تا آنموقع البته هنوز راه زیاد است.

بیش از این در این رابطه به عمق نمی روم فقط به یادداشت اخیر ظریف وزیر خارجه روحانی در نیویورک تایمز بعد از اجلاس ریاض تحت عنوان پیامی به ترمپ و عربستان اشاره می کنم که نوشته است :

"اتفاقات بسیاری بدی در این بخش از جهان در حال رخ دادن است".

بیژن نیابتی ، شش خرداد [جوزا] ۱۳۹۶